

اماکن و آثار



مکتب عرفان مدینه



سید محمد باقر نجفی

راویان سلسله‌های متصوفه و شاعران عرفان می‌سپاریم، هر چند این گویندگان در بیان حالات خود صادق و به دقایق آن آگاه بودند، ولی در شرق و غرب تاریخ فرهنگی مسلمانان یافتیم: تنها محمد رسول الله ﷺ است که سرچشمه سینه‌های جوشان و شرحه شرحه همه اهل بیت، صحابه، و عارفان تاریخ اسلام: ایرانی و عربی و هندی و ترکی و... است.

رسولی که خداوند او را «بالحق» خواند، «بَشِيرًا وَنَذِيرًا» خواند، «صَادِقَ الْوَعْدِ» و «أَوْسَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...» خواند، و تنها بشری بود که از حضور حق روی به خلق نهاد تا مقامش در کنار «وَلِيكُمُ اللَّهُ...» جای گیرد.

عرفان مدینه، معرفتی است عرفانی در سیرت نبوی محمد ﷺ؛ معرفتی که کامل‌ترین مرتبت از مراتب عرفان انسانی، الهی و سپس ربّانی است.

متأسفانه عموم روشنفکران و محققان مسلمان، به تبع مستشرقان غربی، به چنین معرفتی بُعد قومی داده، آن را عرفان اسلامی ایرانی، عربی یا ترکی نامیده‌اند و گمان می‌کنند اقطاب و پیران بزرگ آن، عارفان مشهوری چون قونوی، مولانا، سنایی، بسطامی، بغدادی، حلاج، ابن عربی، تستری، سمنانی و... بوده‌اند.

سال به سال، در تکرار همین شهرت‌ها، از بنیاد حقیقی معرفت عرفان اسلام دور می‌شویم و فکر خود را به

تعاریف مصطلحات این عرفان مدنی را در فهم مدینه‌شناسی نوشته‌ام. به بضاعت محدود، این معانی را از همان عالم نبوی یافتم که مرا به سوی همان عالم می‌کشاند، از حضور در سرزمینی که شادترین لحظات زندگی من بود. مانند نظامی نبودم که به آسمان روم، کوچه نشینی بودم که آسمان را زیر پای او دیدم. چون مولانا، ز بالا و ز دریا و ز آنجا و ز اینجا نبودم که بالا روم، بی جا روم، پایین بودم و خاکی، بالا را فرش پای او دیدم، بی آنکه بر سرم سقف مقرنس خانقاهی باشد، و یا در دستم مجلّات فتوحات و مثنوی واللمع و تذکره و طبقات و کشف اصطلاحات و مرصاد و مصباح و یا امر و نهی پیر و ذکر و سلوک قطب و مرادی... تاریخ و ادبیات را از حال خود جدا کردم تا خود را بی هیچ رابطه و واسطه‌ای به لطف او رسانم.

خاصانی خواستند تا بیان آن خروج از تاریخ و لحظات حضور را از متن مجلّات چهارگانه مدینه‌شناسی استخراج نمایم تا بتوان یک جا به مفاهیم و معانی عرفانی نهفته در صفحات این کتاب ره یافت. به اکراه جمع آوری کردم. یافتم که بی آنکه خود آگاه باشم در طول

در فهم این معرفت و طی این مراحل عبودیت، می‌یابیم که بدایت وادی عرفان، گرچه ربّانی است ولی نهایت آن عرفانی نبوی است که آن را «عرفان مدینه» نام نهادم؛ زیرا به یقین بنیاد همه سلسله‌های عرفانی تاریخ اسلام، از شمال آفریقا تا آسیای دور، مدینه النبی ﷺ است. و قطب و پیر و مراد همه عارفان و متصوفان تاریخ اسلام، جز رسول امین ﷺ، «شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا» و «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» نیست. محمد ﷺ، در کانون عرفان مدینه، مفهوم بخش مصداق و مثل اعلای عرفان اسلامی است.

هر جمعی از خاصان ملل و ادیان جهان می‌توانند به عرفان پی ببرند و در نهایت عارف ربّانی شوند، ولی چه کس از آن عارفان، به حبیب خدا رسد و با سیری که او در کلام وحی الهی داشته ممارست کند؟ چه کسانی توانسته‌اند خود را به درگاه او در عرفان مدینه رسانند؟ چه کسانی؟ علی ﷺ شمه‌ای دید و مولا شد، بوذر لحظه‌ای دید و غریب شد، حسین ﷺ بویی برد و شهید شد... حلاج آهی شنید و بر دار شد، ادهم نشانی دید و فقیر شد... چه کسانی؟... بی آنکه قصد پژوهشی داشته باشم،

سال‌های متمادی پژوهش در خارج از یک دایره عرفانی چرخیده‌ام که با دید وحی: کانون آن رسول کریم ﷺ و دایره محیط ناپیدای آن جمال و جلال الهی است که همره مقربان درگاه پاکش ﴿يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ عرفانی که در قلم عارفان سلف به ممیز آن اشارتی نشده و از آشفته‌گی در یافتن‌ها، کانون اصلی را گم کرده‌اند. در این مقال نام این فرازهای عرفانی نبوی را مدنی خواندم تا حد آن در آشفته بازار مدعیان عرفان ایرانی، عرفان عربی، عرفان ترکی، عرفان غربی و انسانی و یا هندی مشخص شود. نسبت مدنی را به عنوان تنها شاخص و ممیز عرفان اسلامی از دیگر عرفان‌های رایج در جهان قدیم و جدید برگزیدم. تا به دل گویم اگر لحظه‌ای صدای موسیقی غیب را از مدینه او بشنوی، گام در ملک بقا و وادی پهناور عرفان نبی نهاده‌ای. عرفانی گرچه با این ویژگی فیض خاص، ولی توانا و باسینه‌ای فراخ برای جذب فیض عام و جای دادن همه افکار، تعالیم و تجارب عرفانی نهفته در اندیشه‌های عالمان و مکتبها و مذاهب جهان، از چینیان و هندیان و آریاییان تا سامیان و آمریکاییان، از وداییان و هندوان و بوداییان تا

زردشتیان و یهودیان و مسیحیان... از افکار فیلسوفان یونان و ایران و عرب تا دانشمندان علوم تجربی و شاعران و داستان نویسان و نوپردازان هنر و ادب... بر عنوان این کلام، نام «مکتب» را برگزیدم و آن را بر آستانه عرفان مدینه نهادم تا به دل گویم که هر سوی مدینه دروازه‌هاست که هر یک به کتابخانه‌ای عظیم منتهی می‌گردد، عرفان مدینه یکی از آن دروازه‌هاست. و تمام کتابخانه‌های مدینه النبی ﷺ چونان منظومه‌ای به گرد حبّ حبیب و بلاغ مبین می‌گردند تا کاملان مدنی از آن جایگاه هم سیر خود را به عالم لا یتناهای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آغاز کنند و هم در نهایت آن سیر، به بدایت محمد رسول الله ﷺ، ﴿إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾ این وادی حبّ نبی رسند. در این معرفت مدنی رسیدن به فهم و ایمان آوردن به محمد رسول الله ﷺ را بس صعب‌تر از فهم و اشراق و قبول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یافتم: اگر چنین نبود پس چرا ﴿مَنْ يُطِغِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ گفت؟ و خود را کسی خواند که ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى...﴾ و خطابش کرد: ﴿شَاهِدْ أَعَلَيْكُمْ...؟!﴾... چون به دل اندیشیدم، در این راز به حیرانی افتادم که همه عارفان تاریخ ما، از

بسطامی و ابن عربی را... اهل صفه‌ای دیدم که به زبان حال این گفته عبدالرحمن جامی را بر درِ خانه مدنی او... سوزان و گریان!... می‌گویند:

يَا شَفِيعَ الْمُذْنِبِينَ بَارِگناه آورده‌ام
بر درت این بار، با پشت دو تا آورده‌ام
آن نمی‌گویم که بودم سالها در راه تو
هستم آن گمره که اکنون روبه راه آورده‌ام
عجز و بی‌خویشی و درویشی و دل‌ریشی و درد
این همه بر دعوی عشقت گواه آورده‌ام...
یا رسول‌الله به سوی خود مرا راهی نمای
تا ز فرق سرقدم سازم ز دیده پاکم
آرزوی جنت المأوی برون کردم ز دل
جستم این بس که بر خاک درت مأوا کنم

در مدینه او، همه عارفان ایرانی و
بغدادی و بصری و مصری و مغربی و
هندی و ترکی را، مبتدیان و عاجزان
سرگشته اشراق و درک معرفت وحی و
کلام او دیدم. همه را معترفان به تشنگی
نمی‌از دریای احسان او یافتم. نظامی وار
می‌گریستند و می‌سرودند:

من آن تشنه لب غمناک اویم

که او آب من و من خاک اویم
به خدمت کرده‌ام بسیار تقصیر

چه تدبیر ای نبی‌الله چه تدبیر

عرفان گفته‌اند تا ما را به سوی حق خوانند
ولی خدا از محمد ﷺ گفته است تا به
معرفت ﴿أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ...﴾ ره یابیم...
راهی نماند جز آنکه سینه را از اقوال و
احوال عارفان و محفوظات و مکتوبات
اقطاب و پیران و اوتاد تهی سازم، راهی
قول او، حال او، راه او شوم که خود شاهد
حقانیت حق است و حق شاهد صدق او.
بلاغ مبینی که همه ذکرها به ذکر او ختم
می‌شود، همه خرقه‌ها بنام او پوشانده
می‌شوند، نهایت همه مقامات، مقام
محمود و محبت اوست. همه ریاضتها و
اوراد خلوتها، به نام او حال می‌شود و هر
جا خدا آید، خدا خوانند، خدا گویند، نبی
آید، نبی خوانند، نبی گویند.

هیچ مصطلح عرفان شرق و غرب
اسلامی نیافتم که از زوایای بس روشن
کلام او استخراج و استنباط نشده باشد.
هیچ تعریفی را نخواندم که از معانی
وحی، خوانا نگشته. هیچ عارفی را نیافتم
که خود را در بارگاه سیدنا محمد ﷺ خوار
ندیده باشد. همه را خاشعان رهش دیدم
و آثارشان، الفبای وحی اش و فصاحت
کلامشان، مداحی جمالش. سعدی و
حافظ و غزالی و مولوی و سنایی و
سهروردی و حلاج و بغدادی و تستری و

گاه صدای مولانا را از مجالس سبعه او می شنیدم که خاشعانه می گفت: «... یا رسول الله! ای مشگل گشای اهل آسمان و زمین، ای رحمة للعالمین، مشکل ما را حل فرما... ای مصلح هر فساد، کلید هر مراد، پناه مطیع و عاصی، ... خیر اولین و آخرین، فخر بنی آدم: سرور و مهتر و بهتر عالم و آدم، دریای بی پایان قیاس، معدن علم و کرم، سید کائنات، سلطان موجودات، ترجمان بارگاه قدم...» است؛ زیرا:

گریه او خنده او نطق او
فهم او و خلق او و خُلق او
عقل او و وهم او و حس او
نیست از وی هست آن جمله ز هو...

شیخ اکبر، ابن عربی بزرگ عارف عالم عرب، معترف است که پیامبر در یک رؤیای صادق، از او خواست تا کتاب فصوص الحکم را بنگارد و او از جان و دل امر نبی را پذیرفته، آنچه فرمود نوشته است. و الفتوحات المکیه را با تضرع و خضوع به نبی در بارگاه حرم مکی نگاشت؛ دو کتابی که در همه قرون سیر اندیشه عارفان، مؤثرترین و عالی ترین مرجع جهانیان درباره تصوف و عرفان اسلامی است.

در چنین یافتن هایی، یافتم: آن کس که در پی نشانه های پای حبیب است، از تاریخ و کلام تاریخ نشینان رها شده است، چون جای پای حبیب را دید، عرفان در وی می جوشد. شور حالش بسان کودکی است که می خواهد با دستان کوچک خود مادر خود را پیدا کند. گریه اش برای یافتن مادر عاطفه ای پاک و به راستی ساده و راست است. نیازش به مادر، با وجودش عجین است، بی هیچ گمان و فکر و واژه ای، به دنبال امتداد وجود خود است. چنین عارفی به پاکی دل کودکان، در پی مصطلحات و قالب بندی مفردات و مضامین عرفانی نیست. در آن وادی های حب، نه ابن عربی و بلخی و بسطامی و جنید بغدادی جایی دارند و نه اوراق فتوحات و دیوان ها و مثنوی و حدیقه... هر چه می بیند، جمال اوست. هر چه می شنود و می خواند، کلام اوست. هر چه می جوید و لیکم الله و رسوله است. هر چه می فهمد خطاب: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِ يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» است، بی هیچ لفظی و کلامی در برابر صادق الوعد، مات و حیران می لرزد و بی اختیار در یک آه سبحان الله همه معانی نهفته در دفترهای علم، عرفان را می بیند. چه وحدت



عدلا... نشنیدم و نخواندم تا از عرفان مدینه بر مدینه شناسانِ عارف جهان، ارمغانی آورم.

در این تعریف‌ها نخواست‌ام سدی از واژه‌ها میان خود و او استوار سازم، خواسته‌ام بر سکویی بایستم تا در مقام تنزیل الکتاب «فرّ مدینه» را بنگرم. از ترکیب موزون تعریفها، آهنگ «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوُدَاعِ» مدینه را بنوازم تا اشک شوق دیدار را در نوای آن تقدیم دارم: «أَيُّهَا الْمُبْعُوثُ فِينَا، جِئْتَ بِالْأَمْرِ الْمُطَاعِ» از مزه‌های نهفته در هر معنی، شراب پاک مدینه را سازم تا مست بوی و رنگ و طعم آن شوم. همه این تعریف‌ها، یک بیان از هزار سیرت حبّ نبی است: یا نبی، یا مصطفی! یا حبیب‌الله!

خواهم از سودای پابوست نهم‌سر درجهان یا به پایت سرنهم یا سر درین سودا کنم مُردم از شوق تو معذوم اگر هر لحظه‌ای جامی آسانم شوق دگر انشا کنم

آ:

آب حیات: چشمه محبت الهی است که در مدینه پیدا شد.

ا:

اتحاد: دیدن یکی بودن جمله‌ها و

پرشکوهی در یک لحظه آه... آنجا یافتم که چگونه شیفتگان وجودش، بی آنکه دفتر و مداد و مدرسه علوم متصوفان را بخوانند، هر لحظه‌ای هزار دفتر علم عرفان شدند. بی آنکه عبارتهای نهفته در واژه‌ها را بدانند، معانی را می‌دیدند. بی آنکه مشک دهان را از عرفان پر سازند، سینه را با عرفان مدینه می‌سوزاندند... در مدینه معرفت او مکاتب عرفانی و کلام عارفان و مجالس عالمان و بقاء سالکان پوچ است، جمله خاموش، چو او گویا رسد... جمله ساجد، چو او سواره رسد، او جوامع الکلم و مصدر و منبع علوم باطن و معارف عارفان است و به گفته ابن عربی: همه انبیا و اولیا ورثه او هستند.

پس آنچه در سیر مدینه، مصطلحاتی یافتم، جز یگانگی نبوت عام و خاص در وجود او ندیدم که کلامش در «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا»، اعلی شود. جز او را نیافتم که مظهر اسم اعظم و شاهد «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...» باشد و در هر کلام و کلماتی که «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...» را شنیدم و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» را خواندم جز نور محمدی، آن انسان کامل را ندیدم که سینه‌اش مصداق اکمال و اتمام «و تمت کلمة ربک صدقا و

الهام: نوری است که بواسطهٔ نبی از جانب خدا در قلب بتابد.

امام: رسول خدا و روش و قرآن خدای اوست.

امانت: عشق الهی در محبت به رسول اوست.

اولیا: صحابهٔ او و همسان صحابهٔ او بودن است.

ایمان: تصدیق توأمان وحدانیت و رسالت محمدی است، توأمان به دل و به فکر و به زبان و به عمل، که یک وجه بیش نیست و آن ایمان معصوم است.

ب:

باده: شراب نبوت مدینه نبی است که هر که نوشد در وحدانیت الهی غرق گردد.

برادر: برادری مؤمنان در عمل به سنت نبی است.

بصیرت: قوهٔ قلبی است که به نور نبوت روشن باشد.

بقا: با حق و نبی حضور جاوید یافتن است و رغبت به حق با حضور نبی است.

بدعت: طرح کردن خود است برابر نبی.

بجبل الله: در کنار چنگ زدن نبی به

حرف‌های انبیا در ارادهٔ الهی. و دیدن ارادهٔ الهی در یکی بودن ارادهٔ همهٔ انبیا.

انس: جز مشاهدهٔ جمال الهی در جمال نبی نیست.

امانت: سنت نبی در تکالیف الهی اوست.

اخلاص: از غیر حق مبرا شدن تا دل پاک نبی بستن است.

اتصال: فانی شدن بنده در محبت نبی تا فانی شود در محبت محبوب.

احسان: چون نبی، بدی‌ها را با نیک پاسخ دهی.

اختیار: انتخاب خواست الهی از طریق نبی است.

ادب: حفظ نفس است در برابر رسول تا قادر شود روح خود را در خدمت خدا در آورد.

ارادت: آن است که در برابر نبی حق اراده نباشد تا در برابر حق از تمامیت خود رها شود.

اشتیاق: شوق تقاضا و طلب از نبی است تا هم حال با رسول الله ﷺ از خدا بخواهد: «أَسْأَلُكَ الشُّوقَ إِلَى لِقَائِكَ وَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَيَّ وَ جِهَتِكَ الْكَرِيمِ».

اعتكاف: احساس مقیم مسجد نبی بودن در هر مکانی است.



ریسمان حق چنگ زدن است.

پ:

پاک: در هم‌رهی با نبی است. در شریعت وضو و غسل بر دوام گیرند و در طریق نیت را دائماً تطهیر کنند.

پیر: رسول خداست که هیچ سالکی بی عشق به او و بی یاری او به منزلگاه حق نرسد.

ت:

تجلی: در ظاهر شدن معانی اسماء الله قرآنی بر دل سالک است.

تحریر: آن است که چون خدا را بجویی، رسول را بیابی، و چون رسول را بجویی، خدا را بیابی، و چون هر دو را بجویی خود را نیابی.

تسبیح: به روش رسول، جلال خدا را به پاکی یاد کردن است هنگام تعزیت دل.

تسلیم: انقیاد است به دعوت پیامبر اسلام و قضای و قدر الهی.

تفرقه: صفت خلق بدون رسول و خداست.

تقوی: پرهیز بنده است از ما سوی الله تا جز راه محمد ﷺ را نجوید.

تکبر: در برابر رسول، خود را دیدن، و در برابر حق، هستی را بها دادن است.

تواضع: وضع نفس به انقیاد اوامر و نواهی نبوی تا به وضع نفس با حق به مقام عبودیت رسد.

توبه: بیداری روح است در بازگشت از مخالفت رسول حق به موافقت حق رسول.

توحید: محو آثار بشری است در یکی بودن انبیا در نبی فانی شود و در یکی دانستن همه چیز در حق بقا یابد.

توکل: اعتماد به آنچه حق است نزد نبی.

ث:

ثبات: صبر نبی را اسوه خود یافتن تا توبه و توکل را استوار داشتن.

ثنا: خاص کسی است که در ثنای رسول، خود را می‌بیند و نه رسول را، و در ثنای حق، خلق را می‌نگرد و نه حق را.

ج:

جذب: عنایت الهی است که بنده را به خود و رسول خود نزدیک گرداند. پس از اعلام رسالت محمد، جذبۀ حقیقت مصطفوی (مجدوب اول) است که ممکن است فردی را شایسته مجذوب الهی گرداند:

ور نه خاکی از کجا عشق از کجا
گر نبودی جذبه‌های جان تو

اهمیت اکتساب چنین جذبه‌ای است که مولانا فرمود:

ذره‌ای جذب عنایت برتر است

از هزاران کوشش طاعت پرست

جمال: جمال حق: از زمره صفاتی است که به لطف و رحمت اختصاص دارد و جمال نبی از لطف حق است که او را رحمة للعالمین خواند تا در نبوت او رحمت واسعه الهی را بیاییم.

جمع: رفع مابینت بین رسول و خداست.

ح:

حال: یک لحظه عشق به نبی است برای حصول مقام معرفت حق، ارادت به نبی است از توجه به خداکه به محض موهبت بر دل سالک وارد شود.

حضور: حاضر بودن دل در «مقام نبوت» است تا از خود محو شود و در «وحدت حق» حضور یابد.

حقیقت: مشاهده حق با سلب خود در مدینه اوست.

حکمت: فهم درست وحی است.
حیا: شرم از حق و رسول حق است.
حیرت: از فرط معرفت و غلبه شهود جمال الهی برمی‌خیزد.

خ:

خلوت: محاذثه و انس با نبی است تا در مجالست با حق به ذکر حق مهیا شود.

خلوتی: کسی است که با تن با امروز مدینه‌ها باشد و به دل با مدینه نبی.

خاموشی: چون شرط آگاهی بر شهود است: من عرف الله کل لسانه، از جذبه‌های رحمت الهی است.

خانقاه: صفه فقرا در برابر خانه رسول است که هر عارفی در همه جاها و همه عصرها خود را در آن مکان و نیاز می‌یابد.

خرقه: سند ارشادی است از فیض وجود ذی جود رحمت عالمیان.

خوف: شرم است از نزدیکی به کارهایی که در قرآن معاصی و مناهی نامیده شده است.

د:

دعا: به سنت رسول، اظهار خشوع و خضوع به درگاه حق است.

ذ:

ذکر: احضار معانی الفاظی است که پیامبران را تعلیم داد، تا دائماً آن را در ستایش حق، از ذهن بگذرانیم تا در قلب قرار گیرد. مشهورترین اذکار در عرفان:



س:

سالک: انسانی است که پس از حصول ایمان، به روش قرآن و سنت، با نیروی حال مقامات معنوی را طی می‌کند. مسافری است که از خود به جانب حق گام برمی‌دارد تا پس از رسیدن به مدینه‌النبی طالب تقرب به پیشگاه الهی شود.

سالوس: کسی است که می‌خواهد با دروغ وانمود کند اهل مدینه‌النبی است.
سکر: حالتی است طربناک و پرنشاط که پس از طی مقامات و سیر و سیاحت، هنگام رسیدن به مدینه‌ او حاصل می‌شود.

سکینه: اطمینان و آرامشی است که خداوند بر دل دوستان نبی می‌نهد.

سماع: استماع کلام الهی با صدای نبی است که موجب وجد و حیرت عظیم است.

سنت: زندگی محمد است.

سفر: سیر در نبوت است عَنِ اللَّهِ

ش:

شریعت: سخن و فعل و حال نبی است که سالکان راه مدینه‌ او بدان مکرمند.

شکر: علم به وجود نعمت نبوت

«اللَّهُ»، «لا اله إلاَّ اللَّهُ»، «لا اله الا الله ملک و الحق و المبین سیدنا محمد رسول الله صادق الوعد الأمين»،

ذوق: چشیدن شراب مدینه‌ اوست.

ز:

رجاء: بدایت آن امید به محبت رسول است در احساس حضور با او، و نهایت آن امید به لطف حق است که رجای فی الله می‌باشد

رضا: خروج از رضای نفس که دائماً با شک و هراس همراه است و در آمدن به رضای حق است تا عارف به یقین، آرامش دل را حاصل کند. بدایت این حال، استغراق در نبوت است و نهایت آن مقام، ثمره‌ استغراق در خدای محبوب است.

ریا: خود بینی در برابر نبی است که منجر به ترک اخلاص و از حق محجوب گشتن است.

ریاضت: خلاف نفس کردن است تا عارف در اطاعت خدا و رسول خدا قرار گیرد.

ز:

زهد: مقام رعایت حد شرع است.

زوال: در وحی نبی نیست شدن است.

نبی است تا امکان ثنای منعم میسر شود.

شوق: هیجان دل است که خدای تعالی در دل عرفا افروزد تا غیر از مدینه العلم را نبینند.

شهود: رؤیت حق بود در مدینه علم نبی

شهید: آن کس است که حق بر دل او غالب بود تا حق را در رسول حق رویت کند.

شهادت: باگواهی به وحدانیت آغاز می شود تا به گواهی رسالت نبی منتهی شود.

ص:
صافی: آنکس است که در قلبش محبت هیچ محبوبی جز خدا و رسول او نباشد.

صبر: منازعت با روح است بالله و للرسول و نشانه آن خودداری از جزع است نسبت به بلاهای زندگی.

صدق: یکی بودن ظاهر و باطن در نزدیک شدن به نبی است.

صوفی: آنکس که بخواهد چون نبی زندگی کند تا آیات وحی بر او کشف شود.

ط:

طالب: آن کس است که عرفان را به

جستجو در معرفت مدینه آغاز کند.

طریقت: سیر سالکان است در قلب نبی.

طلب: شب و روز با یاد خدای نبی و خدا بودن آخرین مرحله‌ای است از مراحل عرفان مدینه.

ظ:

ظهور: تجلی حق است در نامهایی که وحی، آن را بر محمد آشکار ساخت.

ع:

عابد: آن کس که عارف و عاشق حقیقی به خدا و رسول او است.

عارف: آن کس که مکاشفه‌ای از توحید و نبوت بر حال او ظاهر شده باشد.

عشق: نتیجه ادراک و معرفت به:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» است. حاصل چنین علمی، سیر و سلوک با یاد معشوق و تلاش به شوق دیدار است. غرق در این جذبۀ دیدار است که روح را لطیف، قلب را پاک و وجود آدمی را از کثرت تمایلات و آرزوها دور و به یک مقصود توجه می‌دهد، پس در حد ذات خود بی‌رنگ است.

عقل: اگر صادق است مظهر علم نبوی و نبی مظهر قدرت ایمان آدمی

رسول خدا استوار است: یکی «الْفَقْرُ فَخْرِي» و دیگری: «الْفَقْرُ كَنْزٌ»، از این روی در عرفان مدنی فقیر صادق کسی است که مستغنی باشد از غیر حق و نیازمند باشد به حق.

فنا: سقوط اوصاف مذمومه است و بقا را در اوصاف نبی دیدن.

فیض: مبدأ آن جود و کرم خداوند فیاض است که محمد را به پیامبری برانگیخت تا به متمسکان ساحت سنت او، فیضان رحمت الهی به دلها رسد.

ق:

قبض: حال دل از گدازش و قهر است و بسط حالت مسرت از اشراق دل که از نوازش و لطف حق عارض شود، اساس این معرفت در وحی به محمد مکتوب است که: «والله یقبض و یبسط».

قرب: نزدیکی ما به نبی اکرم است به صورتی که بهر جا و هر چه نظر کند چون او بجز خدا نبیند.

قطب: قطب عارفان اسلام جز نبی نیست.

قناعت: نگاه نکردن به مادیاتی که از دست رفته و حاصل نیست و بی‌نیازی و بسنده کردن بدانچه هست، مخالف طمع.

است. و اگر مصلحت است مظهر قدرت خود خواستن آدمی است.

علم: دانستن آخرین دستاوردهای بشری برای شناخت قوانین طبیعت، معارف ماورای طبیعت، و رابطه انسان با آن دو به منظور عارف شدن بر معانی کلام خدا در قرآن و سخن نبوی است.

عنایت: توجه خدا به سالکی است که در کلام نبی او سیر می‌کند.

غ:

غم: شوق نافرجام از حضور در پیشگاه خدا و رسول او است.

غیب: آنچه که در چشم ظاهر ما از سخن نبی ننگند.

ف:

فتح: بسط دل است بی‌آنکه خود مسبب آن باشیم. در قرآن سه جلوه دارد.

فتح قریب که فرمود: «نَصْرٌ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ...». فتح مبین که فرمود: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا». و فتح مطلق که فرمود: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».

فقر: نیازمندی به فهم سنت رسول و توجه پاک به عنایت حق است. و چون در این نیازمندی استغنا از خلق نهفته است، فخر است؛ زیرا نتیجه آن عزت است. بنیاد این عرت عرفانی بر دو کلام

ک:

بربندگان است و از آن روی یکی از اوصاف و نام‌های نبی شد که خداوند خواست تا نفاق و کفر را به وجود او پاک کند.

محو: پاک شدن از رؤیت نفس است تا در حق نیست شود. که پیامبر در وحی الهی شنید: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾

مراد: رسول الله است که عارفان اسلام دست ارادت بدو دادند تا آنان را به سوی حق هدایت کند.

مرید: کسی است که سالک محذوب رسول باشد.

مقام: ایستادن در برابر حق است و مقام جای ایستادن در مدینه نبی است. شرط سالک را آن می‌دانم که دائماً از مقام به مقام رود و از مقام به مقام.

مقام صدق: همنشینی با نبی در برابر حق است

مولی: حقی است که محمد آن را شناخت و رسولی است که خدا بر او شهادت داد...

ن:

نفس: اگر اماره باشد منبع مخالفت با وی است. و مخالفت با نفس، متابعت رسول در وحی است، اگر مطمئن باشد: از صفات بد جدا افتاده و به اخلاق نیکو

کبر: خود را از دیگری بزرگ دانستن است که در کلام وحی موجب تقمت و مرتبتی از مراتب کفران نعمت است.

کبریا: عظمتی است که جز خدا هیچ موجودی استحقاق آن را ندارد. به استناد کلام وحی: ﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

کشف: و مکاشفه نزد عارفان مدینه از حجاب بیرون آمدن است به لطف حق. و در تحریر فرو رفتن به کنه حق.

کفر: نداشتن معرفت و ایمان قلبی به وحدانیت الهی و نبوت محمدی است که موجب خود پرستی و تفرقه و التفات به غیر حق می‌شود.

کمال: رسیدن به نهایت مقصود از رسالت محمد است.

ل:

لطف: رحمت کلی حق تعالی است به بندگانش تا به طاعت او نزدیک و از بدی‌ها دور سازد. و بدین لحاظ خداوند از زبان محمد ما را فرمود: «سَبَّتْ رَحْمَتِي عَلَيَّ غَضَبِي».

م:

ماحی: آمرزش و رحمت خداوند



سیرتِ نبی متخلق شده است.

در وحدت الهی فانی کند.

و:

وحی: کلامی است که نبی آن را از

واصل: کسی است که همشهر پیامبر

خدا شنید.

شد.

ی:

وحدت: وجود حق است و موحد

یقین: اصل ایمان به رسالت

کسی است که مانند رسول نفس خود را

محمدی است:

آلمان، کلن، صبح جمعه، ۱۳ آبان ۱۳۷۹ برابر با ۳ نوامبر سال ۲۰۰۰